هوالعلیم

لزوم توجّه به باطن مقام ولایت و اهمّیت آن در راه خدا

مکتب عرفان، یگانه‌راه شناخت حقیقت ولایت

عید فطر ۱۴۱۴ هجری قمری

بیانات:

آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحمد للَه ربّ العالمين

و نَشهدُ أنّ اللَه حقٌّ و أنّ محمّدًا عبدُه و رسولُه

و أنّ الأئمة مِن وُلده كلمةُ التّقوىٰ و أعلامُ الهُدىٰ

و قال فی کتابه العزیز:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ﴾.[1]

کلام امیرالمؤمنین درمورد عقل باطن و علم ظاهر

افراد به‌حسب درجات و مقامات و ادراکاتی که دارند مختلف هستند. آن‌طوری‌که از سابق در یادم هست، امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات قصارشان می‌فرمایند:

«**خداوند به هر کسی از افراد، یک عقل باطن و یک علوم ظاهر عنایت و مرحمت کرده است. اگر آن عقل باطن با آن علوم ظاهر مطابقت کند، این شخص هدایت پیدا می‌کند و رستگار می‌شود؛ و اگر چنانچه آن عقل باطن او را مساعدت نکند، هرچه به او بگویید نتیجه‌ای نمی‌دهد!**»[2]

ما باید از خداوند این را تقاضا بکنیم و این خواست و درخواست در ما باشد که آنچه به ما عنایت کرده است را زیاد کند. عمدهٔ مطلب همان بصیرت و صفای دل است که انسان را راه می‌برد و از آن به «نور ایمان» تعبیر شده است؛ در غیر این‌صورت چه‌بسا افرادی که ما آنها را دیدیم و در کتب هم سرگذشتشان موجود است و همهٔ ما هم می‌دانیم که آنها با وجود صرف اوقات زیاد و تحمل مصائب و مشکلات زیاد، نه‌تنها مفید واقع نشدند، بلکه از آن افرادی بودند که خدا و پیغمبر و ائمّه از آنها برائت می‌جستند!

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیه ۵۷. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۷۵:

«ای مردم، حقاً از جانب پروردگارتان قرآن مجید که موعظه و شفای دردهای سینه و هدایت و رحمت برای مؤمنان است، آمده است.»

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۱۸، با قدری اختلاف.

مدرکات افراد بر حسب استعدادهایی که دارند، اختلاف دارد و بر همین اساس است که می‌فرمایند:

نحنُ مَعاشرَ الأنبیاء أُمرنا أنْنُکلّم النّاسَ علَی قَدرِ عُقولِهم![1]

بیان مطالب حق و القای مسائل غامض توحیدی برای هر کسی قابل تحمّل و فهم نیست. بزرگان و اولیاء ما با هر کسی یک نوع برخورد داشتند و هر کسی در آن مسیری که حرکت می‌کند، ابداً و ابداً تخطّی از آن مسیر برایش ممکن نیست؛ حتی پیغمبر اکرم هم نتوانست افراد را عوض کند، [بلکه فقط] مأمور بر این بود که هر کسی را طبق شاکلهٔ خودش حرکت بدهد. تغییر شاکله بر عهدهٔ پیغمبر و بر عهدهٔ اولیا نیست و اینها با هر کسی به هر مقداری که صفا و اخلاص داشته باشد، عمل می‌کردند و آنها را حرکت می‌دادند و به جلو می‌آوردند، و او از مسیر شخص دیگر اطلاع نداشت؛ دیگری هم از مسیر او اطلاع نداشت.

در صدر اسلام که پیغمبر اکرم بین افراد عقد اخوّت برقرار کردند،[2] تنها کسی که توانست به ضمیر برادر ایمانی خودش پی ببرد و از اسرار او مطّلع بشود امیرالمؤمنین علیه السلام بود! بقیهٔ اصحاب ـ با مراتب مختلفی که داشتند ـ تا حدودی اطلاع داشتند و مطّلع بودند، و عقد اخوّت براساس مشترکات بسته شده بود؛ نه براساس متمایزات!

ما می‌بینیم که حضرت می‌فرمایند: «اینها برادر ایمانی هستند!» اما [در جای دیگر می‌فرماید:]

لو عَلمَ أبوذر ما فی قلبِ سلمان، لکَفّره أو قَتلَه؛[3] اگر اباذر می‌دانست که در قلب سلمان چه می‌گذرد، یا سلمان را تکفیر می‌کرد و یا اینکه خودش را می‌کشت!

معنای روایت این نیست که سلمان را می‌کشت، بلکه معنایش این است که یا آن علم باعث می‌شد که اباذر از مسیر خودش حرکت نکند و آن مدرکات خودش را از دست ندهد که در این‌صورت حکم به تکفیر سلمان می‌کرد؛ و یا اینکه آنچه سلمان می‌دانست و یافته بود، در اباذر تغییر نهادی ایجاد می‌کرد و آن مدرکات خودش را از دست می‌داد و چون تحمّل نداشت، گیج می‌شد و آن علم، اباذر را از بین می‌بُرد!

ضمیر «**لَقتَله**» به عِلم برمی‌گردد، یعنی یا سلمان ـ درصورتی‌که اباذر بر همان مدرکاتش بود ـ باعث می‌شد که اباذر او را تکفیر کند؛ و یا اینکه اباذر به سلمان اعتماد می‌کرد و مطالب سلمان را می‌پذیرفت، ولی چون تحمّلش را نداشت، نمی‌توانست سلمان را تکفیر کند، لذا این علم باعث می‌شد که خودش از بین برود. این همان معنایی است که مرحوم حضرت حداد فرمودند!

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۲۳، با قدری اختلاف. افق وحی، ص ۴۰۷:
«ما جماعت انبیا مأمور هستیم که با مردم به میزان عقل و درایتشان سخن بگوییم!»

[2] مناقب آل أبی‌طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۸۵.

[3] الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱؛ الوافی، ج ۱، ص ۱۱. با قدری اختلاف.

روی این حساب، ما باید ببینیم که این راهی که خداوند متعال برای ما در نظر گرفته است، و این مسائلی که ما با آنها دست به گریبان هستیم، آیا براساس مشترکات ما و براساس آنچه به‌عنوان یک عامّ واسع و وسیع در میان همهٔ افراد جریان دارد در میان ما هست؛ یا اینکه این‌طور نیست و اگر ما بخواهیم خصوصیّات فردی هر کسی را در نظر بگیریم، مسئله دچار افتراق می‌شود؟

از سابق این‌طور بوده و این‌طور هست و این‌طور هم خواهد بود که دو نفر در بیان مسائل با هم اتّفاق ندارند. بنده در مجلسی بودم که حضرت آقا مطلبی را مطرح کردند، ولی خودم چند نظر مختلف از طلبه‌های با سواد شنیدم که هر کدام از آنها برداشتی از آن مسئلهٔ ایشان داشتند؛ در عین اینکه همهٔ آنها معتقد به ایشان و وفادار به راه ایشان و دارای خلوص و صفا بودند، و در این قضیه شکّی نیست!

حالا صحبت ما در این است که «شفا» در آیهٔ شریفهٔ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ﴾ برای چه کسانی است؟ همین قرآن برای یک عدّه ﴿وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾[1] است؛ اما «شفا» برای کسانی است که این موعظه را بشنوند! «**دعْا إليها أسمعُ داعٍ و وَعْاها خيرُ واعٍ**؛[2] بهترین کسی که این موعظه را آورد پیغمبر اکرم بود، و بهترین افرادی که آن را قبول کردند آن افرادی بودند که این مواعظ را به گوش جانشان شنیدند و پذیرفتند!»

تفاوت علمای الهی و علمای کتابی

بعد از پیغمبر اکرم فقط آن افرادی که از آن روائح و نفحات بهشتی بر مشام جانشان خورده است می‌توانند این قرآن را برای ما معنا کنند و مسائل را برای ما بیان کنند و راه را برای ما مبیّن و مشخص کنند! علمای کتابی و علمایی که مُدرکاتشان فقط براساس محفوظات است، بویی از حقیقت نبرده‌اند و به همان مسائلی مبتلا هستند که عوام الناس مبتلا هستند؛ و بلکه خطرات آنها به مراتب بالاتر از عوام الناس است! آنها افرادی هستند که امام صادق علیه السلام دربارهٔشان می‌فرماید:

هُم أضَرُّ علَى ضُعَفاءِ شيعَتِنا مِن جَيشِ يَزيدَ [علَى الحُسينِ بنِ عَلِيّ عليه‌السّلام و أصحابِه].[3]

اینها افرادی هستند که کمر ولایت را شکستند! اینها افرادی هستند که امیرالمؤمنین از آنها بیزار است!

---

[1] سوره إسراء (۱۷) آیه ۸۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:
«و اما برای ستمگران زیاد نمی‌کند مگر وبال و خسران را!»

[2] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۶۹.

[3] الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۷۶:
«ضرر ایشان بر شیعیان ما از ضرر و خطر لشکر یزید بن معاویه بر حسین بن علیّ علیهما السلام و اصحاب او بسیار بسیار بیشتر و مفسده‌انگیزتر است!»

پنجاه سال در سرداب‌های نجف درس می‌خوانند؛ ولی تمام این درس خواندن‌ها، تیز کردن شمشیر و تهیهٔ تیر برای از بین بردن حقایق و معانی اسلام است! وقتی که پیغمبر اکرم می‌فرماید: «این عالم مُتهتّک کمر من را می‌شکند!»[1] باید این عالم متهتّک به جایی رسیده باشد که بتواند در مقابل پیغمبر بایستد، باید به جایی رسیده باشد که بتواند در مقابل امام سجاد بایستد! اگر نتواند در مقابل آنها بایستد، نمی‌تواند کمر پیغمبر را بشکند!

اینها افرادی هستند که حضرت آقا از آنها تعبیر به تانک می‌کنند! یک دفعه می‌فرمودند:

من گفتم این علمایی که در نجف هستند و مخالف با عرفان هستند، آیا اینها گرگ‌اند؟! آیا اینها پلنگ‌اند؟! آخر پلنگ یک نفر را می‌زند و می‌کُشد و بعد به‌دنبال کارش می‌رود! گرگ یک نفر را پاره می‌کند و بعد به‌دنبال کارش می‌رود! ولی دیدم بهترین تعبیر برای اینها این است که اینها مثل تانک می‌مانند، چون اینها می‌آیند و لِه می‌کنند و می‌روند و از بین می‌برند و به هیچ چیزی اعتنا نمی‌کنند![2]

خدا شاهد است که اگر دست اینها برسد، یک خشت بر گنبد امیرالمؤمنین باقی نمی‌گذارند! اینها این‌طور هستند! اینها افرادی هستند که اگر منافعشان اقتضا بکند، تمام مسائل را نا دیده می‌گیرند!

آن کسانی که سابقاً دور و بر بعضی از همین [علمای قم] بودند و خودشان را هشام بن حکم آنها معرفی می‌کردند و ما سابقاً از تشکیلات آنها اطلاع داشتیم، وقتی که برگشتند و دیدند که زمانه، زمانه‌ای است که باید به‌سمت دیگری گرایش پیدا کنند و سنگ دیگران را به سینه بزنند و باید نان را به نرخ روز بخورند، خودشان آمدند و جلوی من اعتراف کردند و شهادت دادند که آن‌طور که ما اینها را می‌شناسیم، اینها افرادی هستند که اگر بخواهند از یک منبر چهل پله‌ای که بر هر پله‌ای از آن یک قرآن باشد بالا بروند، حاضرند برای رسیدن به آن بالای منبر پایشان را روی چهل قرآن بگذارند!

[باید به او گفت:] ای عالمی که تو الآن این حرف را می‌زنی، آیا سابقاً این شناخت را از این شخص نداشتی؟! آیا سابقاً نمی‌دانستی که اینها چه کسانی هستند؟! آیا اینها آن افرادی هستند که می‌توانند آن ﴿مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ﴾ را برای ما بیاورند؟! هیهات! هیهات! قضیه این‌طور نیست!

امیرالمؤمنین علیه السلام این افراد را برای ما خوب بیان می‌کند: «**و آخرُ قَد تسمّیٰ عالمًا...**» تا آنجا

---

[1] معدن الجواهر، ص ٢٦:

«و قال [امیرالمؤمنین] علیه السلام: قَصَمَ ظَهری رَجُلانِ: عالِمٌ مُتَهَتِّکٌ و جاهِلٌ مُتَنَسِّکٌ! هذا یُضِلُّ النّاسَ عن عِلمِهِ بِتَهَتُّکِهِ؛ و هذا یَدعوهُم إلَی جَهلِهِ بِتَنَسُّکِهِ!»

ترجمه: «دو نفر کمر مرا شکستند: اول عالم بی‌باک؛ و دیگری جاهل مقدّس‌مآب. اولی به‌واسطهٔ بی‌پروایی و بی‌باکی‌اش مردم را از علم و روشنایی دور ساخته و گمراه می‌نماید؛ و دیگری به‌وسیلهٔ ظاهر مقدّس‌مآبانه‌اش آنان را به‌سوی جهل خویش فرا می‌خواند.» (محقق)

[2] رجوع شود به سالک آگاه، ص ٦٨.

که می‌فرماید: «**قد نَصبَ لجُهّال النّاسِ شَبائكَ مِن غُرورِ**؛[1] اینها برای گول زدن مردم شبکه می‌آورند!»

هوای نفس در همه هست! این هوای نفس به‌دنبال وسیله و آلت می‌گردد، به‌دنبال راهی می‌گردد که بتواند خودش را إشباع و إرضاء کند! خدا آن روز را نیاورَد که اسرار از پسِ پرده بیرون بیاید و معلوم بشود که در باطن آن شخص موجّهی که الآن بر مصدر ارشاد و تبلیغ تکیه زده است، چه می‌گذشته است و چه می‌گذرد! خدا آن روز را نیاورَد و مسئله به همین‌جا خاتمه پیدا کند!

به هر صورت، اولیا و انبیا و افرادی که چشمشان باز شده است، با مردم بر طبق مدرکات خودشان صحبت می‌کنند. ما اگر در کلمات حضرت آقا نگاه بکنیم، می‌بینیم که ایشان در مطالبی که تا به‌حال با آنها سر و کار داشته‌اند و مطرح کرده‌اند، دو وِجهه را در نظر داشته‌اند: وجهۀ اول، وجهۀ عموم و ارشاد عمومی و صحبت با مردم بوده است. ایشان در آن وَجهه نمی‌توانستند هر مطلبی را بر بالای منبر بیان کنند و هر چیزی را بگویند، چون مخاطبین ایشان عموم مردم بودند؛ لذا به میزان همان بصیرت و همان تحمّلِ مردم، با آنها صحبت می‌کردند و برخورد داشتند. اما [در وجهۀ بعد،] مسئله و مطلب برای افرادی که با ایشان حشر و نشر و تماس داشتند، تفاوت دارد و فرق می‌کند. در آنجا دیگر خبر از مسائل ظاهر نیست؛ بلکه توجه به باطن مطرح است!

لزوم توجه صرف سالک به باطن

تقریباً مدتی است که می‌شنوم رفقا زمزمۀ مسائل ظاهر را می‌کنند و با هم از مطالب ظاهر صحبت می‌کنند و خبر از ظهور می‌دهند و مسائل ظهور را مطرح می‌کنند! ما باید بدانیم که تمام این مسائل مُبعِد طریق و شرک است! یک سالک نباید خبر از ظهور بدهد و نباید اسم ظهور را بیاورد، بلکه فقط باید به باطن و آن حقیقت حضرت توجه داشته باشد!

اگر ما انتظار ظهور را که فرج است به معنای واقعی و حقیقی‌اش بگیریم، این فرج برای ما حاصل شده است و ظهور برای ما پیدا شده است و حقیقت مقام ولایت، خودش را برای ما معرفی کرده است؛ ولی ما به‌دنبال ظاهر می‌گردیم و فقط ظاهر را می‌بینیم! او که نمی‌تواند بگوید: «من نمایندۀ آن ولیّ و نمایندۀ باطن هستم!» چون ما در ظاهر گرفتار هستیم، بلکه خودش را احاله به غیب می‌دهد و از غیب خبر می‌دهد و می‌گوید:

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۵۵:
«قال [أمیرالمؤمنین علیه السّلام]: إنّ مِن أبغَضِ الخَلقِ إلَی اللهِ عزّوجلّ لَرَجُلَینِ: رَجُلٌ وَکَلَهُ اللهُ إلَی نَفسِهِ... و رَجُلٌ قَمَشَ جَهلًا فی جُهّالِ النّاسِ، عانٍ بأغباشِ الفِتنَةِ، قد سَمّاهُ أشباهُ النّاسِ عالِمًا....»
ترجمه: «دشمن‌ترین و مبغوض‌ترین آفریدگان در پیشگاه خداوند عزّوجل دو کس هستند: نخست، مردی که خداوند او را به خودش واگذارده باشد؛... و دیگری عالِم‌نمای نادانی که سر و کارش با نادانان باشد که در تاریکی‌های فتنه سرگشته و غفلت‌زده است و آدم‌نمایان او را عالم بنامند....» (محقق)

«دیگران این‌طور بودند، دیگران این‌طور می‌کردند، فلان شخص این‌طور بود!»

همهٔ اینها به‌خاطر نفس ما است. سالک غیر از توجه به یک مرکز و یک نقطه، نباید توجه دیگری داشته باشد!

در تمام دورانی که من خدمت مرحوم حداد بودم و حضرت آقا در خدمت ایشان بودند ـ که ایشان یک روز می‌فرمودند که مرحوم حداد ۲۸ سالِ تمام در خدمت مرحوم قاضی بود و از مرحوم قاضی استفاده برد و من حساب کردم و دیدم که من هم ۲۸ سالِ تمام از مرحوم حداد استفاده کرده‌ام[۱] ـ یک بار از مرحوم حداد صحبت از ظهور و فرج شنیده نشد! می‌گوید:

نام احمد نام جمله انبیاست *** چون‌که صد آمد نود هم پیش ماست[۲]

وقتی که مقام ولایت برای ما ظهور می‌کند، دیگر به‌دنبال ظاهر رفتن خلاف است. تمام اولیا و تمام ارض و سماوات و تمام ماسوی‌اللَه از برکت وجود حضرت بقیّةاللَه متنعم می‌شوند و همه از وجود آن حضرت فیض می‌برند؛ منتها صحبت در این است که ما با این نفوس ضعیفه و با این چشم‌های أعمیٰ و با این خصوصیاتی که داریم نمی‌توانیم دو مظهر را در توحید انمحاء کنیم و به دو مظهر جنبهٔ آلیّت بدهیم، لذا به یکی که جنبهٔ ظهورش قوی‌تر است استقلال می‌دهیم و دیگری را که جنبهٔ خفاء در او اقویٰ است کنار می‌زنیم! روی این حساب است که توجه به یک نقطه و یک مبدأ و یک محور از اساسی‌ترین شرایط سلوک سالک است! سالک نباید به دو محور توجه داشته باشد، بلکه فقط باید به یک محور [توجه داشته باشد!]

روی این حساب، اگرچه ما در کلمات بزرگان از این مسائل می‌شنویم و برای مردم هم بیان کرده‌اند، ولی هرگز در مورد آنچه مربوط به این حیطه و این موقعیت و خصوصیت است، دستوری از آنها نرسیده است؛ بلکه تمام صحبت‌هایشان در مورد گرایش به باطن و فرو رفتن در باطن و ولایت امام زمان علیه السلام است، و گرایش یک مسلک قویم و یک منهج مستقیم به توحید، مبیّن و ارزش دهندهٔ به آن مکتب است، و هر مقدار که جنبهٔ بطن و خفاء و ورود در آن بطنِ واقع قوی‌تر باشد، ملاک ارزش آن مکتب هم بالاتر می‌رود! لذا افراد و نحله‌ها و مکاتبی که فقط به یکی از ائمه مثل امیرالمؤمنین یا امام زمان علیهما السلام توجه دارند، امیرالمؤمنین و امام زمان را مانع و رادع بین خودشان و بین پروردگار و مسیرشان قرار داده‌اند!

آن امیرالمؤمنینی که حقیقتش عین حقیقت رسول‌اللَه است، از اینکه فقط اسم او را بیاورند بیزار است! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «من با بقیهٔ ائمه چه فرقی می‌کنم؟!» امام زمان علیه السلام می‌فرماید: «من با بقیهٔ ائمه چه فرقی می‌کنم؟! چرا فقط باید اسم من آورده بشود و چرا فقط باید من را مطرح کنید؟!»

---

[۱] رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۰۱؛ مهر فروزان، ص ۱۷۷؛ حریم قدس، ص ۱۱٤.

[۲] مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۵۲.

پس اگر همه مطرح هستند، باید وِجهه روی همه باشد؛ و اگر تمام اینها وسائط و وسائل برای مردم از نظر عموم، و برای سلاّک از نظر خصوص هستند، پس ما باید بدانیم که آن نماینده و قائم مقام و جانشین و خلیفهٔ آنها و آن کسی که می‌تواند در غیاب و نبودنِ ظاهری حضرت، نفوس را به‌طرف آن مبدأ حرکت بدهد برای ما ظهور پیدا کرده است؛ گرچه ظهور او ظهور عام است و هیچ‌گاه نمی‌تواند خودش را به‌نحو حقیقت و باطن به ما جلوه بدهد؛ چون ما قدرت و تحمّل دیدن آن باطن را نداریم و نمی‌توانیم آن حقیقت را ببینیم!

تفاوت سعهٔ افراد در ادراک حقایق

حضرت آقا می‌فرمودند:

من مسئله‌ای را از مرحوم حداد دیده بودم. وقتی در یک سفر کربلا گوشه‌ای از گوشه‌ای از آن مسئله را برای یکی از افرادی که سال‌ها کار کرده بود و در خدمت مرحوم انصاری بود نقل کردم، تا یک هفته گیج بود و نمی‌دانست چه‌کار کند!

تازه اینها به ما چیزی نشان ندادند! یک روز حضرت حداد جلوی خود بنده به حاج محمدعلی کذایی که آن مقامات را طی کرده بود فرمودند:

تو هیچ‌گاه تحمّل مُدرکات و مقامات و شناخت من را نخواهی داشت! اگر من بخواهم گوشه‌ای از آنچه بر من می‌گذرد را به تو نشان بدهم، همچون سنگ مُذاب ذوب می‌شوی و دود می‌شوی و به هوا می‌روی!

حاج محمدعلی کسی بود که رفقا حرف‌های او را نمی‌فهمیدند و مسائل او را متوجه نمی‌شدند! صحبت در این است که اگر آن مقام ولایت بخواهد تجلّی کند، دیگر نه دِیْری باقی می‌ماند و نه دیّاری! آن‌وقت ما به این مسائل می‌پردازیم که آن قضیه چه موقع [واقع] می‌شود و این قضیه چطور می‌شود! می‌گوید:

آب کی نوشم من از مرداب یونان و فرنگ *** تا نصیب من ز قرآن آب حیوان کرده‌اند[1]

در اینجا آب، آبِ حیوان است؛ آب حیات است؛ آبی است که خضر نوشیده است و بزرگان از اولیا آمده‌اند و در این وادی غوطه خورده‌اند و بیرون آمده‌اند! اعتنا و اتّکای بر مسائل ظاهر، برای ما غیر از اتلاف وقت و عبث و بیهودگیِ عمر نتیجه‌ای به بار نخواهد آورد!

لذا اگر ما در کارها و رفتار این بزرگان نگاه کنیم می‌بینیم که برداشت اینها چه بوده است! حضرت حداد در این ماه رمضان چه‌کار می‌کرده و چه مقاماتی را طی می‌کرده است و اصلاً اینها در چه موقعیتی بوده‌اند؟!

حضرت آقا سابقاً می‌فرمودند ـ ظاهراً این مطلب را در کتابشان هم ذکر کرده‌اند ـ:

بعد از اینکه ماه رمضان تمام می‌شد، حضرت حداد به شکرانهٔ عیدی‌ای که خدا نصیب کرده است و این

---

[1] مجموعه دیوان الهی، مهدی الهی قمشه‌ای، ج ۲، ص ٤١٤، غزل دکتر و شیخ و صوفی.

ماه رمضان را برای ما قرار داده است، یک زیارت دوره انجام می‌دادند؛ به‌سمت نجف برای زیارت امیرالمؤمنین حرکت می‌کردند و بعد قاسم و بعد هم سایر امامزادگان و سپس به کاظمین می‌آمدند و حرم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و امام جواد علیه السلام را زیارت می‌کردند و بعد به‌سمت سامرا برای زیارت عسگریین می‌رفتند و بعد به‌سمت حضرت سید محمد می‌رفتند و به کربلا برمی‌گشتند و این زیارت دوره را انجام می‌دادند.[1]

آنها در چه مقاماتی هستند و چه مسائلی را درک می‌کنند و مردم در کجا هستند! اصلاً مگر مردم این مطالب را می‌فهمند و اصلاً مگر شعور آنها به این مطالب می‌رسد؟!

یك روز من با یکی از همین بزرگانی که اهل قلم است و تقریباً می‌توان گفت که در مباحث نظری و نقلی جزء افراد شاخص زمان فعلی ما است، صحبت می‌کردم. روزهای آخر ماه رمضان بود و او از ضعف و غلبهٔ روزه ناله داشت. می‌گفت: «کم‌کم داریم به دعای "اللَهمّ غَشِّنی" نزدیك می‌شویم و دیگر داریم غَش می‌کنیم و می‌افتیم!»

خب تمام مدرکات این بنده خدا همین است که این ماه رمضان تمام بشود و بعد به‌سراغ مسائل گذشته و روزمرّه برود؛ اما آن حضرت حداد عید می‌گیرد که این ماه رمضان را با موفّقیت و با ادراک آن مقامات تمام کرده است و زیارت دوره شروع می‌کند! حالا اصلاً عقل ما نمی‌تواند به آنجا برسد که آنها چه می‌کردند و واقعاً در کجا سیر می‌کردند! تنها کاری که ما می‌توانیم انجام بدهیم این است که از خدا بخواهیم این پرده‌های جهل و این مسائلی را که باعث شده است آن حقیقت ولایت در خفا و در عماء بماند و چشم ما به‌جای توجه به باطن فقط ظاهری را ببیند، کنار بزند و ما را از این مسائل ظاهر گذر بدهد و حقیقت ولایت را برای ما جلوه‌گر کند که با جلوه‌گری آن ولایت، دیگر چشم ما به جایی و به مظهری و به آنچه مردم با آنها دست به گریبان هستند نظر ندارد!

شما الآن نگاه کنید و ببینید که مردم در چه حال و موقعیتی هستند؟ یکی به‌دنبال حَسنی می‌گردد؛ یکی به‌دنبال حُسینی می‌گردد؛ یکی به‌دنبال کذا و کذا می‌گردد؛ یکی از بازار آشفتهٔ امروز گله دارد؛ یکی از بازار آشفتهٔ جهانی و سیاسات جهانی گله دارد! تمام اینها به‌خاطر این است که دست آنها از حقیقت کوتاه است! می‌گوید:

هر که در خانه‌اش صنم دارد *** گر نیاید برون چه غم دارد[2]؟

---

[1] رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۳.

[2] رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۰۳.

یک شعر خیلی عالی دیگری هست که می‌گوید: اگر تمام عالم را آب ببرد، مرغان دریا را چه غم؟![1] مرغ هوا باید غصه بخورد که کجا پایین بیاید، ولی آن کسی که خودش اهل شنا است و اصلاً زندگی و حیاتش در آب است که نباید به‌دنبال این مسائل برود!

آن بزرگانی که راه را می‌بینند و مسیر را تشخیص می‌دهند، چقدر بر ما حقّ نعمت دارند و چقدر برای ما راه‌گشا هستند! اگر ما در این وادی و در این مسیر نبودیم، آیا ما هم یکی از سایر آن افراد نبودیم که یا به‌واسطهٔ خلأ و نبودنِ آن حقیقتی که بتواند ما را پُر کند، به‌دنبال بعضی از مسائل دیگر می‌رفتیم و یا خدای‌نکرده به‌واسطهٔ اهواء و اغراض، آلوده می‌شدیم؟! اینها آمدند و کار ما را راحت کردند و گفتند: «آقا، شما بیایید این مسیر را انتخاب کنید، به بقیه‌اش چه‌کار دارید؟! جوابِ روز قیامت با ما! مسائلی که اتفاق می‌افتد بر عهدهٔ ما! اگر خصوصیاتی انجام بشود، بر عهدهٔ ما! ما حاضریم در مقابل خدا جواب بدهیم! ما حاضریم که اگر شما در روز قیامت به ما اعتراض کردید، بیاییم بایستیم و جواب بدهیم! ما حاضریم که اگر در این زمینه باری بر دوش شما است آن را برداریم!»[2] ولی ما به‌دنبال کار خودمان می‌رویم، یک‌خرده‌اش را قبول می‌کنیم و یک‌خرده‌اش را قبول نمی‌کنیم!

آن کسی که به آن باطن و حقیقت امر اطلاع دارد، می‌داند اوضاع چه خبر است! آن کسی که به عالم غیب احاطه دارد، می‌داند چه مسائلی در پشت پرده است! مَنی که می‌خواهم فقط از روی کتاب تکلیفم را بفهمم، از آن مسائل پشت پرده خبر ندارم؛ و نه‌تنها خودم، بلکه همهٔ افراد را هم گمراه می‌کنم و این مسائل به‌وجود می‌آید؛ ضَلّوا و أضلّوا![3] تمام اینها به‌خاطر این است که ما می‌خواهیم احکام خدا را از روی کتاب بفهمیم؛ و ای کاش از روی کتاب درست می‌فهمیدیم و ای کاش به همهٔ موارد توجه می‌کردیم! ولی توجه نکردیم و این مسائل را به‌وجود آوردیم.

اولیا، زبان گویای امام علیه السلام

[اولیا] افرادی هستند که از کتاب گذشته‌اند، از نوشتن گذشته‌اند، از برداشت کلام امام گذشته‌اند، از

---

[1] دیوان کبیر شمس، ص ٥٤:

گر سیل عالم پر شود هر موج چون اشتر شود ** مرغان آبی را چه غم

تا غم خورد مرغ هوا

[2] رجوع شود به روح مجرد، ص ٤٨٥ و ٤٨٦.

[3] برگرفته از الکافی، ج ١، ص ١٨٤.

نقل روایت گذشته‌اند، از اینکه «راوی چطور نقل کرده است؛ آیا نقل به لفظ کرده یا نقل به معنا کرده است» گذشته‌اند، از اینکه «راوی چطور بیان کرده است؛ آیا در نقل اشتباه کرده و ما باید با توثیق عادل، اشتباهش را رفع کنیم یا اشتباه نکرده است» گذشته‌اند، اینها افرادی هستند که به‌جای خود امام علیه السلام نشسته‌اند، اینها افرادی هستند که زبان گویای خود حضرت هستند!

آن موقعی که امیرالمؤمنین به اصحاب خود می‌فرمود: «عثمان را نکشید، من چیزهایی را در آینده می‌بینم که دیدگان شما از آنها مخفی است!»[1] مسائل را می‌دید و قضایا را ادراک می‌کرد؛ مسائل معاویه را می‌دید، مسائل حکمین را می‌دید، همهٔ قضایایی را که یکی پس از دیگری به‌واسطهٔ قتل خلیفه پیش می‌آید پیش‌بینی می‌کرد! قبول داریم که مردم عِرق دینی و ایمان داشتند و نمی‌توانستند ظلم را تحمل کنند؛ ولی صحبت در این است که دیدنِ ظلم با إعمال و مقابلهٔ با آن دو تا است! [تحمّل نکردن] ظلم به‌جای خودش محفوظ است و در آن شکّی نداریم؛ ولی إقدام و إجرا، مطلب دیگری است و در آن نیاز به تکلیف داریم!

وقتی امام می‌گویند: «ای مردم، عثمان را نکشید و بگذارید به موت خدایی از دنیا برود!»[2] از مسائل دیگر خبر می‌دهد. چه‌بسا اگر این قضیه اتفاق نمی‌افتاد، قضایا به‌نحو دیگری می‌شد و عثمان یکی دو سال بعد از دنیا می‌رفت و مسائل به نفع امیرالمؤمنین و به نفع اسلام جریان پیدا می‌کرد! ما کاسهٔ داغ‌تر از آش هستیم، ما در کار خدا فضول هستیم، ما در کار خدا تصرّف می‌کنیم و عملی را انجام می‌دهیم و از آنجایی که تقدیر [چیز دیگری است، به مشکل برمی‌خوریم!]

[خدا می‌گوید: «تو فقط] می‌توانی در حیطهٔ ارادهٔ خودت حرف بزنی! تو نمی‌توانی تقدیر و مشیّت من را در تمام دنیا عوض کنی و آنچه بر قلم من گذشته است را تغییر بدهی!» [ولی ما گوش نمی‌دهیم،] لذا هم خودمان را از بین می‌بریم و هم دیگران را از بین می‌بریم و [در آخر،] مطلب و تقدیر بر همان مشیّت او جریان پیدا می‌کند! تمام اینها به‌خاطر این است که دست ما از دامان ولیّ کوتاه است!

امام زمان علیه السلام که مجری مشیّت پروردگار است ـ و بنا بر دستوری که داریم باید در این روز از خدا بخواهیم که إن‌شاءاللَه امر ظهور آن حضرت را اصلاح بفرماید و در ظهورش تعجیل بکند ـ از دیدگان ما مخفی است؛ از آن طرف، کس دیگری هم که اطلاع داشته باشد در دسترس ما نیست؛ آن‌وقت ما می‌خواهیم تمشیت این جریان کلی و این نظام کلی عالم به‌دست مَنی باشد که در کلّه‌ام به‌اندازهٔ یک مغز گنجشک هم عقل و خرد وجود ندارد! ما می‌خواهیم این کار را انجام بدهیم؛ در نتیجه با آن تقدیر، تضاد و تزاحم پیدا می‌شود و

---

[1] رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۵۵۸.

[2] رجوع شود به الأمالی، شیخ طوسی، ص ۷۱۵.

آن تقدیر کار خودش را انجام می‌دهد و جارو می‌کند و می‌بَرد و می‌دوزد و هیچ‌کس هم نمی‌تواند کاری انجام بدهد!

لذا باید دعای ما در امروز که روز عید است این باشد که «خدایا، آن چشمان ظاهر بین ما را به چشمان باطن‌بین ولایت اولیاء خودت بدل کن و جرعه‌ای از آن چشمه و ماء معینی که نصیب اولیائت کرده‌ای، به ما هم بچشان!»

در این هم شک نداریم که همهٔ ما مثل هم هستیم؛ از منِ گوینده گرفته تا شمای شنونده! حالا بالأخره بر حسب مراتب تفاوت می‌کند، ولی باز شما بهتر از ما هستید!

در این دعای قنوت می‌خواندیم: «**اللَهمّ أهلَ الکبریاء و العظمةِ و أهلَ الجودِ و الجبروتِ و أهلَ العفوِ و الرّحمةِ**...» تمام این خصوصیات را می‌گوید تا می‌رسد به اینجا که می‌فرماید: «**أنتُصلّیَ علَی محمّدٍ و آلِ‌محمّدٍ**» که در اینجا صلوات و درود بر محمد و آل او را نتیجهٔ برای تمام این اوصاف جلالیه و جمالیه و کبریائیت پروردگار قرار می‌دهد و بعد به‌دنبالش از خدا می‌خواهد: «**أنتُدخلَنی فی کلِّ خیرٍ أدخلتَ فیه محمّدًا و آلَ‌محمّدٍ**» این یک دعا! دعای دوم: «**و أنتُخرجَنی مِن کلِّ سوءٍ أخرجتَ منه محمّدًا و آلَ‌محمّدٍ صلواتُك علیه و علیهم أجمعینَ!**» بعد دو دعای دیگر هم هست: «**اللَهمّ إنی أسألك خیرَ ما سَئلكَ به عبادُك الصّالحون، و أعوذُ بكَ ممّا استَعاذَ منه عبادُك المُخلِصونَ**».[1]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آلِ‌محمّد

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.